# جهت دهم: تعارض استصحابین

## جلسه 226- 1468

**چهارشنبه - 27/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به خاتمه کتاب استصحاب هست که مرحوم صاحب کفایه دو مطلب را متعرض شده است: یکی حکم تعارض استصحابین را، ودیگری نسبت استصحاب با سائر اصول عملیه و قواعد فقهیه.

ما هم به تبع ایشان این دو بحث را دنبال می کنیم و بحث استصحاب را به خواست خدا به پایان می بریم.

بحث اول: راجع به تعارض استصحابین است، محصل این بحث این است که گاهی ما علم اجمالی پیدا می کنیم که یکی از دو استصحاب برخلاف واقع هست. در این صورت چه بسا بخاطر این علم اجمالی تنافی در جعل بین این دو استصحاب محقق می شود، امکان جعل هر دو استصحاب دیگر نخواهد بود. یا تنافی ذاتی است مثل موارد توارد حالتین، آبی بود یک زمان پاک بود یک زمان نجس، نمی دانیم اول پاک بود و بعد نجس شد یا بالعکس، استصحاب طهارت و نجاست در آن تنافی ذاتی دارد. ویا اینکه تنافی عرضی باشد، مثل موارد علم اجمالی به تکلیف، ما علم اجمالی داریم یکی از این دو آب نجس است و شربش حرام، استصحاب طهارت در آب الف با استصحاب طهارت آب بخاطر علم اجمالی به نجس بودن احدهما تنافی پیدا کرد، این می شود تنافی بالعرض، والا بالذات که با هم تنافی نداشتند. امکان جعل هر دو نیست چون مستلزم تخیص در مخالفت قطعیه است، انتخاب یکی از این دو ترجیح بلامرجح است. ولذا تنافی رخ می دهد در شمول دلیل استصحاب نسبت به استصحاب طهارت آب الف با استصحاب طهارت آب ب.

در اینگونه موارد مقتضی تنافی بین این دو استصحاب تعارض و تساقط هر دو است. مگر اینکه احد الاستصحابین اصل سببی باشد و استصحاب دیگر اصل مسببی باشد، به این نحو که مستصحب در یکی از این دو اثر شرعی مستصحب دیگری است.

مثال ذلک: شما لباسی که متنجس هست با آبی تطهیر کردید که این آب فعلا مشکوک الطهارة است، استصحاب طهارت این آب یک طرف، استصحاب نجاست ثوب طرف دیگر، اینها با هم تنافی ذاتی دارند، چون استصحاب طهارت آب اقتضا می کند ارتفاع نجاست ثوب را، چون اثر شرعی طهارت آب تطهیر ثوب است که با این آب شسته شده است. خب این استصحاب طهارت با استصحاب نجاست ثوب با هم تنافی ذاتی دارند، ولکن استصحاب طهارت آب اصل سببی است، اثر شرعی طهارت آب زوال نجاست ثوب است. ولذا اتفاق هست که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است، اما در اینکه وجه آن چیست در توجیه آن اختلاف زیاد هست.

و این تقدم اصل سببی بر اصل مسببی اختصاص ندارد به استصحاب سببی، بلکه هر اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است، قاعده طهارت در آب اگر جاری شد آن آبی که در او توارد حالتین شده یک زمانی طاهر بوده و یک زمانی نجس و تعارض کرد استصحاب طهارت و نجاست در آن رجوع کردیم به قاعده طهارت، قاعده طهارت در آب هم مقدم است بر استصحاب نجاست ثوب، چون اصل سببی است.

**وجه تقدم اصل سببی بر مسببی چیست؟** وجوهی ذکر شده که ما اجمالا به آن اشاره می کنیم:

**وجه اول: ما ذکره صاحب الکفایة که آقای سیستانی هم پذیرفته اند،** فرموده اند نقض یقین سابق به نجاست ثوب به سبب استصحاب طهارت ماء، نقض الیقین بسبب الشک نیست، بلکه نقض الیقین است به سبب الیقین بالطهارة الظاهریة فی الماء، و این معنایش ورود استصحاب سببی است بر استصحاب مسببی.

**اقول:** ما اگر تنها نگاه می کردیم به لاتنقض الیقین بالشک، حق می دادیم به صاحب کفایه، اما قبلا عرض کردیم که جمله سابقه در صحیحه اولی زراره می گفت: لا یجب علیه الوضوء حتی یستیقن انه نام، استصحاب بقاء وضوء جاری است مگر یقین به حدوث نوم پیدا بشود. این جمله نشان می دهد که استصحاب جاری است مگر اینکه یقین به ارتفاع حالت سابقه پیدا کنیم. البته ما عر ض کردیم طرق و امارات دیگر مثل بینه قائم مقام یقین به ارتفاع حالت سابقه می شود، اما استصحاب سببی که دیگر طریق معتبر نیست بلکه اصل عملی است. ولذا این وجه را ما نمی پذیریم.

سؤال وجواب: استصحاب طریق نیست اصل عملی است، مهم نیست که به چه شکلی استصحاب اعتبار بشود.

**وجه دوم:** **ما فی بعض الکلمات،** می گویند استصحاب مفادش تعبد به علم است، پس استصحاب طهارت آب تعبد می کند به علم به طهارت آب، و چون تعبد به علم به شیء بدون تعبد به علم به آثار آن معنا ندارد، پس استصحاب طهارت آب تعبد به علم به آثار شرعیه طهارت آب هم هست که یکی از آنها حصول طهارت است برای این ثوب که با این آب شسته شده است.

پس ما عالم هستیم تعبدا به حصول طهارت برای این ثوب. موضوع استصحاب نجاست ثوب مرتفع می شود تعبدا، موضوع استصحاب نجاست ثوب شک در بقاء نجاست است، استصحاب طهارت آب می گوید انت عالم بطهارة الماء وبآثارها الشرعیة التی منها ارتفاع نجاسة الثوب المقصود لهذا الماء.

این وجه که می گوید اصل سببی حاکم است بر اصل مسببی ولاعکس، چون استصحاب نجاست ثوب که اثر شرعی اش نجاست آب نیست تا تعبد بشود با استصحاب نجاست ثوب به اینکه تو عالمی به نجاست این آب، او که اثر شرعی نجاست ثوب نیست.

**اقول:** این مطلب چندین ایراد دارد:

**اولا:** ایراد مبنایی است که ما قبول نداریم که استصحاب تعبد به علم باشد یا امر به ترتیب آثار علم باشد، بلکه صرفا نهی طریقی است از نقض عملی یقین به شک.

**ثانیا:** چه کسی می گوید استصحاب که تعبد به علم است به مستصحب، تعبد به علم به آثار مستصحب هم هست؟ هذا اول الکلام. منجز آثار مستصحب است صحیح، اما اینکه تعبد به علم به آثار مستصحب است هذا اول الکلام. شما با استصحاب طهارت ماء عالم می شوید تعبدا به طهارت آب، اما عالم هم می شوید تعبدا به طهارت ثوب؟ نخیر، نسبت به طهارت ثوب شما معذر پیدا می کنید. این علم تعبدی به موضوع ضمیمه می شود به علم شما به کبرای جعل ما غسل بالماء الطاهر یطهر، نتیجه اش این می شود که شما نسبت به طهارت این ثوب معذر دارید، از کجا فهمیدیم ما علم تعبدی پیدا کردیم به طهارت این ثوب؟

**ثالثا:** چرا یک بیانی ذکر می کنید که اخص از مدعاست؟ برفرض شما استصحاب سببی را اینطور توجیه کردید، اما چه می کنید با تقدم قاعده طهارت در آب بر استصحاب نجاست در ثوب؟ قاعده طهارت که تعبد به علم نیست. یک توجیهی بگنید که عام و جاری باشد در جمیع موارد اصل سببی. چون وقتی اصل سببی مطلقا مقدم است معلوم می شود نکته تقدمش چیز دیگری است غیر از آنچه که شما گفته اید و اختصاص به استصحاب سببی فقط دارد.

یک اشکال چهارمی هم اینجا در کتاب اضواء وآراء شده، گفته اند سلّمنا که استصحاب طهارت آب تعبد به علم به طهارت ثوب است، خب استصحاب نجاست ثوب هم تعبد به علم به نجاست ثوب است، چه مرجحی دارد؟ استصحاب نجاست ثوب تعبد به علم به نجاست ثوب است و استصحاب طهارت آب هم تعبد به علم به طهارت آب است، تعارضا تساقطا. پس معلوم می شود که اصل سببی بخاطر یک وجه دیگری مقدم است نه بخاطر تعبد به علمیت.

**اقول:** این فرمایش ناتمام است. چرا؟ برای اینکه مستدل به این وجه دوم می گوید در موضوع استصحاب نجاست ثوب شک در بقاء نجاست اخذ شده است، لاتنقض الیقین بالشک. ولی در موضوع استصحاب طهارت ماء شک در طهارت و نجاست ثوب این عنوان اخذ نشده است، در اسصحاب طهارت آب شک در طهارت آب اخذ شده است که این شک بالوجدان هست، شک در طهارت و نجاست ثوب این عنوان در موضوع استصحاب طهارت آب اخذ نشده است. ولذا استصحاب طهارت آب موضوعش بالوجدان هست که شک در طهارت آب است، وهیچ اصلی این موضوع را نفی نمی کند لاوجدانا و لاتعبدا، ونتیجه استصحاب طهارت آب تعبد به علم به طهارت ثوب است، موضوع استصحاب نجاست ثوب تعبدا رفع می شود.

نفرمائید که آقا مگر می شود که ما در موضوع استصحابِ طهارت آب شک در اثر شرعی آن را اخذ نکنیم؟ باید ما شک داشته باشیم در تحقق اثر شرعی تا استصحاب کنیم طهارت آب را به لحاظ این اثر مشکوک. یعنی اگر اثرِ مقطوع العدم بود باز هم ما استصحاب می کردیم؟ اثر باید مشکوک باشد تا استصحاب کنیم. پس چرا می گوئید در استصحاب طهارت آب شک در اثر یعنی شک در طهارت ثوب اخذ نشده است؟

در جواب می گوئیم عنوان شک اخذ نشده است، اما مقید لبی متصل شک وجدانی را در وجود اثر اخذ می کند یا به عنوان همین شک وجدانی یا به عنوان آخر مثل امکانُ جعل الحکم الظاهری، عدم لغویة الاستصحاب. می گوید استصحاب طهارت آب جاری است عند عدم اللغویة، عند امکان جعل الحکم الظاهری.

شبیه این مطلب را ما سابقا در بحث تقدم اماره بر استصحاب گفتیم. و حاصل الکلام اینکه این وجه دوم تمام نشد.

**وجه سوم:** **ما ذکره السید الخوئی،** فرموده اند: احکام شرعیه به نحو قضیه حقیقیه جعل شده اند، یعنی شارع به نحو قضیه حقیقیه گفته است که اذا غسل الثوب المتجس بماء طاهر یطهر، این کبرای جعل. اگر ما موضوع این قضیه حقیقیه را احراز کنیم بالوجدان او بالتعبد، طبعا آن حکم مترتب می شود ظاهرا. مثل سائر موارد، شارع می گوید الخمر حرام، این کبرای جعل است، استصحاب می گوید هذا خمر، خب حرمت خمر ثابت می شود ظاهرا. اینجا هم شارع گفته الثوب المتنجس اذا غسل بماء طاهر تطهر، اسصحاب می گوید هذا ماء طاهر. نتیجه استصحاب موضوعی ترتب آن حکمی است که کبرای جعل متکفل آن بود.

**اقول:** می گوئیم ما که حرفی نداریم مگر ما گفتیم استصحاب طهارت آب اثرش حصول طهارت برای ثوب نیست؟ ما می گوئیم چرا استصحاب نجاست ثوب با آن تعارض نکند؟ مگر ما می گوئیم استصحاب طهارت آب اصل مثبت است؟ ما می گوئیم معارض دارد معارضش را حل کنید.

نگوئید آقا پس مورد صحیحه زراره مشکل می شود که استصحاب بقاء وضوء بود.

می گوئیم نه آنجا هم مشکل نمی شود، چون اصل معارضی نداریم آنجا. استصحاب بقاء وضوء اثبات امتثال می کند تمام شد و رفت. اما استصحاب عدم تحقق صلاة مع الوضوء که اثر شرعی ندارد، چون مجموع من حیث المجموع که اثر شرعی ندارد، واقع المرکب واجب است، ما هم بضم الوجدان الی الاصل اثبات کردیم وضوء را برای این نماز. موضوع صحیحه زراره اولی و ثانیه که اصل سببی نبود.

پس مشکل را جناب آقای خوئی حل نکردید، یک ادعایی کردید ما هم قانع نشدیم، وجه اینکه استصحاب نجاست ثوب معارضه نمی کند با استصحاب طهارت آب را شما بیان نکردید.

**وجه رابع: ما ذکره السید الامام قده،** فرموده: شما فکر می کنید ما با استصحاب موضوعی یعنی با استصحاب طهارت آب طهارت ثوب را ثابت می کنیم؟ کجائید؟ ما با استصحاب طهارت آب موضوع آن اماره ای را که می گفت الثوب المتنجس اذا غسل بماء طاهر طهر، موضوع این اماره را اثبات می کنیم، طهارت ثوب با استصحاب طهارت آب اثبات نمی شود بلکه با این اماره اثبات می شود. این می شود تقدم الامارة علی الاصل. اصل سببی مقدم نیست بر اصل مسببی، بلکه اصل سببی موضوع اماره را اثبات می کند اماره ای که بر کبرای جعل است که اذا غسل الثوب المتنجس بالماء الطاهر طهر به، و آن اماره است که طهارت ثوب را اثبات می کند. در تقدم اماره بر استصحاب هم می خواهید مناقشه کنید؟

**اقول:** جواب این وجه هم این است که نتیجه تابع اخس مقدمات است، وقتی صغری با استصحاب اثبات می شود چه معنا دارد بگوئیم نتیجه با اماره بر کبری ثابت شده است؟ من از شما سؤال می کنم اگر کبری وجدانی بود نه تعبدی ثابت به اماره، علم وجدانی داریم کما هو الصحیح که اذا غسل الثوب المتنجس بماء طاهر طهر. خب این لباس متنجس را با این آب مشکوک الطهارة شستیم، چه جور شد که از علم وجدانی به کبری جعل علم به نتیجه پیدا نکردیم علم پیدا نکردیم به طهارت ثوب، معلوم می شود آن استصحاب طهارت آب است که می خواهد پادرمیانی کند و طهارت ثوب را اثبات کند، چه طور می فرمائید که آن اماره بر کبری جعل حکم فعلی را اثبات می کند؟ این درست نیست.

سؤال وجواب: یعنی به نظر شما موضوع کبری جعل ما غسل بماء طاهر بالوجدان او بالتعبد طهر است، این است؟ قطعا امام قده این را نمی فرماید، شأن ایشان اجل است از این، برای اینکه معنایش این است که اگر این لباس را با آب مستصحب الطهارة شستیم این لباس پاک واقعی بشود. چون اگر موضوع کبری جعل این است که اذا غسل الثوب المتنجس بماء طاهر بالوجدان او بالاستصحاب طهر یعنی طهر واقعا دیگر، خب اینکه معنایش این است که بعد از شستن با این آب مستصحب الطهارة لباس طاهر واقعی بشود ولو بعدا بفهمید که این آب نجس بوده است، این قابل التزام نیست.

سؤال وجواب: بله این هم ممکن است یک اشکالی باشد که ما راجع به آب هم اماره داریم که کل ماء لاقی القذر تنجس، خب استصحاب نجاست ثوب هم می گوید این آب ملاقات کرد با این ثوب که استصحاب می گوید قذر است و کل ماء لاقی القذر یتنجس.

منتهی شما اینجور جواب بدهید از اشکال، بگوئید که فرض این است که این آب قلیل است، والا آب کر که اذا لاقی الثوب النجس لایتنجس. آب قلیل هم بعد از شسته شدن این ثوب یقینا نجس شده است، بحث در این است که این ثوب پاک کرده یا نه، والا غساله تطهیر ثوب متنجس به آب قلیل به نظر امام قده نجس است. بله اصلا اذا لاقی الماء الثوب القذر تنجس به، این ثوب که قبل از شستن یقینا قذر است، پس یقینا این آب بعد از شسته شدن این ثوب نجس شده است از باب غساله غسل به ماء قلیل. بحث در او نیست، بحث در این است که این آب ولو غساله اش نجس شده اما تطهیر کرده این ثوب را یا تطهیر نکرده؟ ولذا جواب اشکال شما که می گوئید استصحاب قذارت ثوب هم ثابت می کند که این آب نجس شده پس چه مرجحی دارد که استصحاب طهارت آب را جاری کردیم، امام در جواب می گویند که خب استصحاب قذارت این ثوب نمی خواهد، این ثوبی که یقینا قبل از شسته شدن با این آب نجس بود یقینا این آب را نجس کرده است، منتهی نجسش کرده به لحاظ غساله غسل به ماء قلیل، منافات ندارد که لباس با همین غسل به این آب پاک شده باشد و ما بحثمان در طهارت این لباس است والا آن آب قلیل که غساله اش نجس است و ما از او اجتناب می کنیم، ما راجع به او بحثی نداریم.

**وجه الخامس: ما نقله البحوث عن السید الخوئی و لکن لم نره،** گفته آقای خوئی فرموده: اصالة الطهاره در آب حاکم است بر استصحاب نجاست ثوب حتی اگر قاعده طهارت در آب جاری باشد. چرا؟ برای اینکه لغو است که شارع بگوید آب طاهر است ولی ناظر به ترتیب آثار طهارت آب نباشد. آب پاک است اما اثر شرعی را بر طهارت آب بار نکنید، این لغو است. پس تعبد به طهارت آب بدون تعبد به آثار آن چون لغو است پس حاکم است بر آثار آن، پس قاعده طهارت و استصحاب طهارت در آب حاکم است می گوید آثار طهارت آب را طهارت ثوب است بار کن. ولی استصحاب نجاست ثوب که حاکم نیست بگوید آثار طهارت آب را بار نکن.

**اقول:** انصافا این بیان هم تمام نیست، چرا؟ برای اینکه استصحاب یا قاعده طهارت در آب ناظر است به آثار واقعیه طهارت آب. در حکومت باید دلیل حاکم بر دلیل محکوم ناظر باشد، باید دلیل قاعده طهارت بر استصحاب نجاست حاکم باشد نه بر آن حکم واقعی به طهارت این ثوب. والا خب معلوم است قاعده طهارت ناظر به ترتیب حکم واقعی طهارت ثوب است ظاهرا، خب استصحاب نجاست هم ناظر به عدم ترتیب حکم به طهارت ثوب است ظاهرا. ناظر و منظور الیه باید ببینی چیست، قاعده طهارت می خواهیدحاکم باشد بر استصحاب نجاست باید بر استصحاب نجاست حاکم باشد نه اینکه ناظر باشد به ترتیب حکم واقعی. و الا قاعده طهارت ناظر است به ترتیب طهارت واقعیه ثوب، استصحاب نجاست هم ناظر است به نفی ترتیب طهارت واقعیه ثوب، اینکه هنر نشد، اینکه تقدم و تأخر درست نمی کند. ولذا این وجه هم تمام نیست.

سؤال وجواب: حالا دلیل حاکم اگر از باب نظارت باشد ولو تعبیر لغویت تعبیر جالبی نبود که از آقای خوئی نقل شد. اگر دلیل ما فقط در خصوص آب بود که الماء کله طاهر، خب ممکن بود بگوئیم لغو است بدون ترتیب آثار مسببی، اما کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر که لغو نمی شود، این سیب پاک است ما که نمی خواهیم اصل سببی و مسببی جاری کنیم، بلکه می خواهیم بگوئیم نسبت به نجس بودن او معذر داری، پاک است.

**الوجه السادس: وهو الصحیح،** عرف ولو استصحاب نداشته باشد، چون ما اصرار نداریم که عرف استصحاب دارد، این را از اول تسویه حساب کنیم که ما هیچ اصراری نداریم که بگوئیم استصحاب مورد بناء عقلاء یا مورد تمایل عقلاء هست، نه اصلا استصحاب ممکن است مورد توجه عقلاء نباشد در مثال آب و شستن لباس متنجس با این آب. اما یک کبرایی در ارتماز عقلاء هست که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است. خب عقلاء قاعده ید دارند یا ندارند؟ شما می روید از یک آقایی در مغازه (حالا چه مغازه بازار قم که متدینین هستند چه بعضی از بازارها در تهران که می گویند مال خرها می روند آنجا اجناس دزدی را می فروشند) ولی اشکال ندارد شرعا می رویم آنجا قاعده ید جاری می کنیم می گوئیم انشاء الله این جنس دست دوم که می خریم دزدی نیست. چطور این قاعده ید بر اصل عقلائی عدم انتقال این مال به من مشتری مقدم می شود؟ چون در اصل سببی است، قاعد ید در سبب اصل جاری می کند می گوید بگو انشاء الله این مال دست دوم ملک این بایع است، مقدم است بر اصل مسببی که می گوید اصل عدم انتقال این مال است به من مشتری، عقلاء اصل عدم انتقال مال عند الشک به مشتری را دارند، در اموال شما شک می کنید این مال به شما منتقل شد یا نه، آیا می گوئید انشاء الله منتقل شد؟ عقلاء اصل عدم انتقال جاری می کنند، ولی قاعده ید در مورد بایع مقدم است بر این اصل عدم انتقال.

این نکته اش این است که عرف اگر ببیند سبب به وجود واقعی اش باعث می شود مسبب از بین برود، طهارت ماء واقعا سبب می شود که نجاست واقعیه ثوب بعد از تحقق غسل از بین برود، اینجور است دیگر، طهارت واقعیه ماء ناسخ نجاست واقعیه ثوب است، عرف می آید این ناسخیت واقعیه سبب را نسبت به مسبب راجع به اصل سببی و اصل مسببی جاری می کند و اصل سببی را هم ناسخ اصل مسببی می داند. این ارتکاز عرفی است. ولذا قاعده طهارت در آب چون واقع طهارت آب ناسخ واقع نجاست ثوب است قاعده طهارت در آب هم ناسخ استصحاب نجاست ثوب است.

انصاف این است که این بهترین وجه است در مقام.

در بحوث راجع به قاعده طهارت یک وجه دیگری ذکر کرده اند، منتهی این مبتنی بر این است که در خصوص آب قاعده طهارت مستقل داشته باشیم که الماء کله طاهر که سندش ضعیف است روایت حماد بن عثمان است، اونی که سندش معتبر است موثقه عمار است کل شیء نظیف، الماء کله طاهر که سندش ضعیف است در بحوث گفته اند اگر بنا بود شارع اصل سببی را بر مسببی مقدم نکند چرا گفت الماء طاهر؟ خب می گفت یجوز شرب الماء المشکوک، چرا گفت الماء طاهر؟ عرفا انتقال از بیان جواز شرب این آب مشکوک به بیان اینکه الماء کله طاهر یک نکته ای دارد، نکته اش این است که می خواهد آثار سببیه طهارت را هم بار کند، والا اگر فقط می خواست بگوید می شود این آب را خورد می گفت یجوز شربه، اما گفت طاهرٌ، طاهرٌ یعنی آثار سببیه طهارت را هم بار کن، یعنی لباس هم با آن بشویی پاک می شود وضوء هم با آن بگیری طهارت از حدث پیدا می کنی.

**اقول:** این حرف بدی نیست ولی خب این در خصوص الماء کله طاهر است که سندش ضعیف است.

سؤال وجواب: جعل الماء طهورا که حکم واقعی است، بحث ما در اصل طهرات ظاهریه است که دلیلش الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر هست.

این راجع به این بحث، انشاء الله ادامه بحث را روز شنبه عرض می کنیم. والحمد لله رب العالمین.

960227